

Mohan Matthen's Evolutionary Theory of Art and Its Relationship to Immanuel Kant's Theory of Disinterested Pleasure*

Fatemeh Moosavi Bahabadi¹ 

Hadi Samadi² 



1. Ph.D. Candidate in Philosophy of Art, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
f_moosavi82@yahoo.com
2. Assistant Professor, Department of Philosophy, Faculty of Law, Theology, and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
samadiha@gmail.com

Abstract

This article attempts to examine the manner in which the aesthetic experience emerges as a perceptual-biological capacity and its relationship to Kant's view of "aesthetic disinterested pleasure," focusing on the Evolutionary Theory of Art from the perspective of Mohan Matthen, a contemporary Indian-Canadian philosopher. Matthen believes that art, instead of being merely a cultural or conventional matter, is rooted in perceptual and cognitive processes that have developed throughout the history of human evolution. On the other side, Immanuel Kant, by

* This article is extracted from a Ph.D. dissertation titled "Disinterest in Aesthetics with a Cognitive-Evolutionary Approach" (Supervisors: Dr. Hadi Samadi and Dr. Babak Abbasi; Advisor: Dr. Malek Hosseini), Faculty of Law, Theology, and Political Science, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

* Moosavi Bahabadi, F. & Samadi, H. (2025). Mohan Matthen's Evolutionary Theory of Art and Its Relationship to Immanuel Kant's Theory of Disinterested Pleasure. *Philosophia et Theologia: Dialogues in Criticism and Reflection*, 30 (4), pp. 205-227.
<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.71994.2243>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/05/31 • **Revised:** 2025/07/20 • **Accepted:** 2025/08/28 • **Online Publication:** 2025/12/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



introducing the concept of "disinterested pleasure" in the *Critique of Judgment* and explaining the four moments of Quality, Quantity, Relation, and Modality, interprets aesthetics as arising from a subjective experience devoid of external interest. This article, using a descriptive-analytical method, seeks to show how Matthen's view can provide a biological-cognitive foundation for Kant's theory of disinterested pleasure. The findings indicate that these two approaches, despite their different origins, can be complementary at a deeper level.

Keywords

Mohan Matthen, Immanuel Kant, Disinterested Pleasure, Evolutionary Aesthetics, Artistic Perception, Philosophy of Mind.



نظریه تکاملی هنر در اندیشه موهان متهن و نسبت آن با

نظریه لذت بی غرض ایمانوئل کانت^{۱*}



فاطمه موسوی بهابادی^۱ هادی صمدی^۲

۱. دانشجوی دکترای رشته فلسفه هنر، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

f_moosavi82@yahoo.com

۲. استادیار، گروه فلسفه، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

samadiha@gmail.com

۲۰۷



چکیده

این مقاله در تلاش است با تمرکز بر نظریه تکاملی هنر از منظر موهان متهن، فیلسوف معاصر کانادایی هندی‌تبار، به بررسی نحوه پدیدارشدن تجربه زیباشناختی با عنوان یک ظرفیت ادراکی - زیستی و نسبت آن با نگره «لذت بی غرض زیباشناختی» کانت بپردازد. متهن بر این باور است که هنر، به جای آنکه تنها امری فرهنگی یا قراردادی باشد، ریشه در فرایندهای ادراکی و شناختی دارد که طی تاریخ تکامل انسان شکل گرفته‌اند. در سوی دیگر، ایمانوئل کانت با معرفی مفهوم «لذت بی غرض» در نقد قوه حکم و تبیین

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری با عنوان «بی غرضی در زیباشناسی با رویکرد شناختی - تکاملی»، (اساتید راهنما: دکتر هادی صمدی و دکتر بابک عباسی؛ استاد مشاور: دکتر مالک حسینی)، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی تهران می باشد.

* موسوی بهابادی، فاطمه؛ صمدی، هادی. (۱۴۰۴) نظریه تکاملی هنر در اندیشه موهان متهن و نسبت آن با نظریه لذت بی غرض ایمانوئل کانت. نقدونظر، ۳۰(۴)، صص ۲۰۵-۲۲۷.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.71994.2243>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۱ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۴/۳۰ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸

© ۲۰۲۵ «نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند»



گام‌های چهارگانه کمیت، کیفیت، نسبت و جهت، زیباشناسی را از دل تجربه ذهنی و فاقد منفعت بیرونی تفسیر می‌کند. این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی، در پی آن است تا نشان دهد چگونه دیدگاه متهن می‌تواند بنیانی زیستی - شناختی برای نظریه لذت بی‌غرض کانت فراهم آورد. یافته‌ها نشان می‌دهند این دو رویکرد، با وجود خاستگاه‌های متفاوت، در سطحی عمیق‌تر می‌توانند مکمل یکدیگر باشند.

کلیدواژه‌ها

موهان متهن، ایمانوئل کانت، لذت بی‌غرض، زیباشناسی تکاملی، ادراک هنری، فلسفه ذهن.



نظر
مهر

سال سی‌ام، شماره ۴، ۱۴۰۴

زیبایی، هنر و تجربه زیباشناختی از دیرباز دغدغه اصلی فیلسوفان، هنرمندان و روان‌شناسان بوده است. از دوران روشنگری تا امروز، کوشش‌های نظری برای تبیین ماهیت این تجربه، همواره در دو مسیر موازی، اما گاه متقاطع دنبال شده است: یکی، مسیر فلسفه، و دیگری، مسیر علوم تجربی. ایمانوئل کانت با معرفی مفهوم لذت بی‌غرض^۱ در نقد قوه حکم (۱۷۹۰م)، نقطه عطفی در تاریخ فلسفه زیباشناسی رقم زد؛ هرچند دیگرانی هم بعدها به نقد، تبیین و حتی رد این نگره پرداختند؛ برای مثال نیک زنگویل با تفکیک این نگره به فروتنانه و بلندپروازانه، و پذیرش خوانش فروتنانه کانتی استدلال کرده است: «اگر لذت زیباشناختی اساساً بی‌غرض نباشد، قضاوت‌های ذوق نمی‌توانند ادعاهای هنجاری یا عمومی خود را مطرح کنند. هنجاری بودن برای قضاوت‌های ذوق ضروری است و بدون آن، آنها نمی‌توانند به چیزی که هستند، تبدیل شوند. بی‌غرضی اساسی نیز برای هنجاری بودن ضروری است. بنابراین نمی‌توانیم بی‌غرضی اساسی را بدون رد کلی قضاوت‌های ذوق، رد کنیم» (Berger, 2023, p. 59). همچنین دومینیک مک‌آیور لوپس در نقد نگره کانت بیان کرده است: «ما معمولاً آنچه را دوست داریم، می‌خواهیم و برعکس، آنچه را می‌خواهیم، معمولاً دوست داریم» (Berger, 2023, p. 87). فیلسوفانی که روی لذت کار می‌کنند، ارتباط نزدیکی میان لذت و انگیزش قائل هستند؛ باین حال برخی فیلسوفان در حوزه زیباشناسی، لذت زیباشناختی را لذتی بی‌غرض توصیف می‌کنند. اینکه آیا این توصیف با فرض ارتباط لذت و انگیزش در تضاد است یا خیر، به نحوه تفسیر هریک بستگی دارد. افزون بر این، تفسیر این توصیف باید نقش لذت را در توضیحات مربوط به ارزش‌های زیباشناختی نشان دهد. بنابراین او استدلال می‌کند: «ما حق نداریم ادعا کنیم لذت زیباشناختی بی‌غرض است» (Berger, 2023, p. 233). در میان همه این اندیشه‌وران و فیلسوفان، فیلسوف کانادایی و هندی تبار معاصر، موهان متهن، با تکیه بر مبانی فلسفه ذهن و ادراک، نظریه‌ای



1. Disinterestedness Pleasure



زیست‌محور، تکاملی و شناختی از تجربه هنری ارائه کرده است که در خوانش و تبیین نگره لذت زیباشناختی بی‌غرض کانتی می‌تواند بستری زیستی - شناختی برای فهم فلسفی کانت از تجربه زیبایی فراهم کند. به این منظور در این نوشتار، با رویکردی توصیفی - تحلیلی، نخست، به بازخوانی نگره کانت از «لذت بی‌غرض زیباشناختی» می‌پردازیم و در ادامه، با معرفی و تبیین خوانش تکاملی - شناختی متهن، به وجوه اشتراکی آن دو می‌پردازیم.

۱. لذت بی‌غرض از دیدگاه ایمانوئل کانت

نخستین نمود کانت در فلسفه، رساله آغازین فعالیت دانشگاهی‌اش است که در سال ۱۷۷۰ میلادی منتشر شد؛ اما کانت با سه نقد مهم نقد عقل محض (۱۷۸۱م)، نقد عقل عملی (۱۷۸۸م) و نقد قوه حکم (۱۷۹۰م) شهرت یافت. نخستین نقد، توانایی‌ها و محدودیت‌های عقل و شرایط لازم برای شناخت را بررسی می‌کند. در نقد دوم، به مفهوم اخلاق و خودمختاری در عمل انسان می‌پردازد و از آن دفاع می‌کند. سومین نقد که قرار بود ترکیبی از دو نقد دیگر باشد، شامل بحث‌هایی همه‌جانبه درباره ذوق، زیباشناسی و مفهوم غایت‌شناسی در علوم زیستی است. پرسش نقد قوه حکم این بود: «آیا شرایط پیشینی برای صدور حکم مبتنی بر لذت وجود دارد یا خیر؟ با توجه به اینکه الگوی فکری کانت بر این مبنا استوار بود که حکم مورد قبول همه بر احساس لذت است؛ یعنی حکم به اینکه چیزی زیباست» (گات و لوپس، ۱۳۹۱، ص ۴۱). کانت معتقد است «باید زیباشناختی‌ای وجود دارد که همه انسان‌ها از آن بهره دارند و به واسطه این قوا از زیبایی‌ها لذت می‌برند» (زنگویل، ۱۳۹۵، ص ۳۷).

کانت در پاسخ به دو دیدگاه جزمی پیش از خود (عقل‌گرایان و تجربه‌گرایان)، درباره حکم ذوق سخن گفت. عقل‌گرایان پیش از او، ادراک حسی را مرتبه‌ای نازل‌تر از ادراک عقلی می‌دانستند و تفاوت آنها در نوعشان نبود. همچنین زیبایی را همان کمال می‌دانستند و معتقد بودند شناخت کمال، سبب لذت زیباشناختی می‌شود. اگرچه کانت مفهوم کمال و زیبایی را نزدیک می‌دانست، معتقد بود زیبایی و

کمال دو مفهوم مستقل اند (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۳۳).

کانت در جزء یا فصل اول نقد قوه حکم به تحلیل امر زیبا می پردازد که به باور او، تحلیل آن چیزی است که برای اطلاق لفظ زیبا به شیء لازم است. این فصل به چهار گام تقسیم شده است که منطبق با عناوین پیرامونی احکام در نقد عقل محض است. این چهار گام، کمیت، کیفیت، نسبت و جهت اند (کانت، ۱۳۸۸، ص ۹۹-۱۵۰).

کانت در اولین گام، یعنی کیفیت، بیان می کند: «برای اینکه انسان چیزی را زیبا بنامد، باید حکم کند آن شیء متعلق رضایت یا عدم رضایت بی طرفانه تام است. پس وقتی زیبایی آن تأیید شد، چیز دیگری بر این اثبات اضافه شده است و آن، امکان یا توانایی آن شیء در جلب رضایت کسانی است که بی طرفانه درباره آن حکم کرده اند» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۹۹). او برای تشخیص اینکه چیزی زیباست، تصور را به کمک قوه متخیله به ذهن و احساس لذت و الم آن نسبت می دهد کانت رضایتی را که به تصور وجود یک عین پیوند می زنیم، «علاقه» می نامد و معتقد است: «این رضایت همیشه با قوه میل نسبت دارد» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۰۰). به باور او، «داوری درباره زیبایی اگر با کمترین علاقه ای آمیخته باشد، جانبدارانه است و نباید کمترین پیش داوری ای به نفع وجود اشیا داشت» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۰۱).

گام دوم، یعنی کمیت، بیانگر این عقیده است که همه لذت زیبایی، ذهنی نیست، بلکه مبنایی دارد که توجه گر این اندیشه است که دیگران نیز همانند ما باید زیبایی را دریابند. کانت برای اثبات این شمول عام، به دو طریق استدلال می کند: نخست، «از طریق مفهوم بی طرفانه بودن. اگر کسی معتقد باشد لذت زیبایی چیزی، به هیچ نفعی وابسته نیست، طبیعتاً نتیجه می گیرد لذت موقوف به شرایط خاصی نیست، بلکه باید مبتنی بر مبنایی باشد که انسان بتواند آن را در هر فرد دیگری مسلم فرض کند» (گات و لوپس، ۱۳۹۱، ص ۴۳). دوم، «تکیه بر جنبه های معاشناختی: اینکه بگوییم این شیء زیباست، خنده دار است؛ درحالی که درست آن است که بگوییم این شیء برای من لذت بخش است. انسان باید در لحظه، در تجربه شیء، احساس لذت کند تا اینکه حکم داده شود چیزی زیبا است» (گات و لوپس، ۱۳۹۱، ص ۴۴).





در گام سوم، نسبت نیز به این بحث می‌پردازد که محتوای حکم ذوق چیست. در این بخش، مفهوم غایت اهمیتی ویژه دارد. ادعای اصلی کانت این است که «ما می‌توانیم شیئی را بباییم که در صورت خود غایتمند باشد، حتی اگر برای غایت معین آن مفهومی ساخته باشیم، و هماهنگی در صورت خود شیء نوعی هماهنگی در قوای شناسایی ما و در تفکر ما در مورد این شیء به وجود می‌آورد که خود این هماهنگی لذتی است که از زیبا یافتن چیزی تجربه می‌کنیم» (گات و لوپس، ۱۳۹۱، ص ۴۴).

آخرین گام تحلیل شیء زیبا، جهت است. کانت نتیجه می‌گیرد «زیبا چیزی است که بدون مداخله هیچ مفهومی به عنوان متعلق خشنودی یا لذت ضروری درک می‌شود. امر زیبا دلالتی ضروری به خشنودی دارد» (گات و لوپس، ۱۳۹۱، ص ۴۴)؛ «زیبا بی واسطه خوشایند است»؛ «زیبا سوای هر علاقه [و غرضی] خوشایند است»؛ «آزادی قوه متخیله در داوری درباره زیبا، به مثابه هماهنگی با قانون‌مندی فاهمه تصور می‌شود»؛ «اصل ذهنی در داوری درباره زیبا به مثابه کلی تصور می‌شود؛ یعنی به مثابه معتبر برای هر کس؛ گرچه توسط هیچ مفهوم کلی قابل شناخت نیست» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۳۰۷).

کانت، زیباشناسی را پلی میان قلمرو طبیعت (قوه نظری) و آزادی (قوه عملی) می‌داند. او حکم به زیبایی یا حکم ذوقی را حکمی حسّانی می‌داند؛ زیرا هنگامی که آدمی چیزی را زیبا وصف می‌کند، در ذهن خود، تصور آن را به احساس لذت نسبت می‌دهد. زیبایی یکی از ویژگی‌های پدیدارهای بیرونی نیست و بر مبنای هیچ مفهوم معینی نمی‌توان آن را تعریف کرد، بلکه درک زیبایی یک چیز، تنها با تجربه حسی آن چیز ممکن می‌شود. در عین حال، کانت این لذت ناشی از ادراک امر زیبا را لذتی بدون علقه و غرض می‌داند. او بیان می‌کند: «هنگامی که من به زیبایی یک چیز، برای مثال یک گل یا یک تابلوی نقاشی حکم می‌کنم، باید در برابر این پدیدارها، نگاهی کاملاً مستقل و با فاصله داشته باشم. تنها چیزی که اهمیت دارد، تصور این پدیدارها و رضایت یا ناراضایتی همراه با این تصور است. اگر در لحظه صدور حکم، علاقه‌ای به وجود آن چیز در جهان و برابر خودم داشته باشم، حکم من یک حکم ذوقی محض نیست، بلکه جانبدارانه و غرضمند است» (شجاع و مازیار، ۱۳۹۷، ص ۶۵).



ایمانوئل کانت برای توضیح بهتر این مسئله، «زیبا» را از «مطبوع» و «خیر» متمایز می‌کند. در نگاه او، «مطبوع چیزی است که موجب لذت حسی صرف می‌شود؛ یعنی چیزی که حواس پنجگانه من را متأثر می‌کند، مانند رایحه خوش یا مزه میوه‌ای شیرین» (کانت، ۱۳۸۸، ص ۱۰۲). امر مطبوع قوه میل را در آدمی برمی‌انگیزد تا از فاصله میان آدمی و پدیدار بیرونی بگذرد، آن را دست‌کاری کند و از طریق آن میل را ارضا کند؛ اما توصیف چیزی با عنوان «زیبا» بایسته نوعی فاصله با پدیدار است؛ فاصله‌ای که مانع مصرف پدیدار برای لذت صرف می‌شود. برای لذت‌بردن از چیزی زیبا، نیازی به مالکیت، فهمیدن یا انجام عملی روی آن پدیدار نیست. هنگامی که برابر نقاشی‌ای از ونگوگ می‌ایستیم، ارتباط حسی صرف با آن، لذت خاصی به آدمی نمی‌بخشد، بلکه حفظ فاصله‌ای مشخص با آن و تعمق و تأمل آزاد درباره آن است که لذت و تجربه زیباشناختی اصیل به آدمی می‌بخشد. در دیدگاه کانت، «خیر» چیزی است که با عقل تنها و از طریق یک مفهوم، لذت می‌بخشد. هنگام توصیف چیزی با عنوان خیر، همیشه غایتی مد نظر است. تندرستی خیر است؛ زیرا آدمی را به ادامه حیات و تعقیب آمال و آرزوهای خود قادر می‌سازد. خیر برای آدمی خوشایند یا لذت‌بخش است؛ زیرا می‌تواند اهداف عملی یا وظایف اخلاقی را برآورده سازد. خیر در تأمل و تفکر آزاد خوشایند نیست، بلکه تحت مفهومی معین و حسب غایاتی که برآورده می‌سازد، لذت از وجودش را به سوژه منتقل می‌کند. پس هم در توصیف و داوری «مطبوع» و هم «خیر» نمی‌توان به وجود آن ابژه و پدیدار بی‌تفاوت بود. هنگامی که قرار است چیزی را «زیبا» بنامیم، باید از هرگونه میل، هدف، قصد، و هرگونه داوری اخلاقی، اجتماعی و عقلانی، آزاد باشیم و با یک فاصله به پدیدار بنگریم (کانت، ۱۳۸۸، ص ۶۶). بنابراین «بی‌غرضی» از نظر کانت، شرط بنیادینی است که نگرش زیباشناسانه را از دیگر نگرش‌های معمول، و لذت زیباشناسی را از دیگر لذت‌ها متمایز می‌کند. مفهوم معمول آن، فقدان پیش‌داوری و بی‌غرضی قضاوت‌کنندگان است، به‌خصوص در حوزه زیباشناختی به معنای فقدان نفع در کاربردهای عملی شیء زیباست؛ یعنی باید خود شیء را موضوع تأمل دانست و تجربه ادراکی را تنها به دلیل خود آن لحاظ کرد، نه اینکه به دنبال کاربردهای دیگر آن



در زندگی باشیم (موسوی بهابادی و عباسی، ۱۴۰۴، ص ۵۸). همچنین تجربه زیباشناختی، هرچند ذهنی است، دربرگیرنده نوعی دعوی جهان‌شمولی است؛ یعنی فرد در هنگام لذت‌بردن از زیبایی، انتظار دارد دیگران نیز این لذت را درک کنند؛ هرچند هیچ حجیت منطقی یا استدلالی برای اثبات آن ندارد. از نظر کانت، تجربه زیبایی، نوعی کنش ذهنی خالص است که در سطح پیشامنتقی عمل می‌کند و از سنخ داوری‌های بازتابی است، نه تعیینی (Berger, 2023, p. 63). بنابراین لذت بی‌غرض که سنگ بنای امر زیبا و حکم ذوقی کانت است، چهار ویژگی بنیادین خواهد داشت: (۱) بی‌علقگی (وابسته‌نبودن به میل یا سودمندی)؛ (۲) کلیت ذهنی (ادعای اعتبار جهانی بدون اتکا به مفهوم)؛ (۳) غایت‌مندی بدون غایت (تناسب فرمی بدون هدف عملی)؛ (۴) ضرورت (انتظار پذیرش و قبول همگانی).

برخی پژوهشگران حوزه زیباشناسی و فلاسفه، در تحلیل‌های خود از این نگره، آن را با دو توصیف محدود کرده‌اند: «توصیف‌های مثبت، جایی که تأکید می‌کنند آنچه اهمیت دارد نحوه درک ما از شیء در درون خودمان است و توصیف‌های منفی، جایی که می‌خواهند به وجود شیء بی‌اعتنا و بی‌توجه باشیم و به آن وابستگی نداشته باشیم» (Skov, 2010, p. 275).

۲. نظریه تکاملی هنر در اندیشه موهان متهن

موهان متهن، استاد بازنشسته فلسفه دانشگاه تورنتوی کانادا، نظریه‌ای درباره هنر و تجربه زیباشناختی ارائه داده است که در آن، هنر نه یک «کارکرد»، بلکه نوعی «قابلیت ادراکی» (perceptual capacity) تلقی می‌شود. به باور او، هنر به مثابه حوزه‌ای از تجربه‌های ادراکی غیرابزاری و لذت‌بخش، بخشی از ساختار ذهنی انسان است که در طول فرایند تکامل، به دلایل غیرمستقیم مانند تقویت توجه، حس‌گرایی، و دقت در ادراک شکل گرفته است (Matthen, 2012). در این رویکرد، هنر نه فعالیتی فرعی یا محصول فراغت، بلکه رفتاری بنیادی، زیستی و انطباق‌گرایانه در تاریخ تکامل انسان است. آدمی از نخستین مراحل رشد فرهنگی، تمایل داشته است امور معنادار مانند تولد،



مرگ، و مناسک گذار را با ابزارهایی چون تکرار، ریتم، اغراق، تزیین و آیین‌مندی، از دیگر امور روزمره جدا و «برجسته» کند. در این چارچوب، هنر نوعی رفتار سازگارانه تلقی می‌شود که کارکردهایی چون تقویت انسجام اجتماعی، انتقال عاطفه، و هماهنگ‌سازی هیجانی را بر عهده دارد (Dissanayake, 2000, p. 35).

از دیدگاه متهن، آنچه هنر را از دیگر فعالیت‌ها متمایز می‌سازد، نه نیت هنرمند یا واکنش مخاطب، بلکه نوع خاصی از نحوه سازمان‌دهی اطلاعات حسی است (Matthen, 2016). او این دیدگاه را در قالب اصطلاح «هنر به مثابه تجربه‌ای غیرابزاری» شرح می‌دهد: «تجربه‌ای که در آن، توجه انسان به کیفیت‌های صوری و حسی جلب می‌شود، بدون آنکه هدفی عملی یا منفعت‌جویانه در میان باشد» (Matthen, 2016, p. 5).

او بیان می‌کند: «گاه انسان‌ها چیزهایی می‌آفرینند که اساس آن، لذت زیباشناختی است. این نوع لذت، ساختاری روان‌شناختی و متمایز دارد که با انگیزشی خاص، یعنی خودتقویت‌گربودن مشخص می‌شود» (Matthen, 2017, p. 1). لذت در ساختار تبیینی او از دو جهت نقش دارد: در کوتاه‌مدت، رویارویی با اشیای خاص در موقعیت‌های خاص، باعث می‌شود تعامل زیباشناختی به آهستگی پیش برود، و در بلندمدت، نقش کلیدی‌ای در شکل‌دهی به چگونگی درگیری ذهنی ما با اشیاء، برای کسب این نوع لذت دارد.

متهن همچنان که اشاره شد، رویکرد خود را با فهمی کلی و کارکردگرایانه از هنر پیوند می‌زند: «هنر بودن یک شیء نه به طبیعت آن، بلکه به نوع واکنشی بستگی دارد که طراحی شده تا آن را برانگیزد» (Matthen, 2017, p. 1). اما دیدگاه او، به‌خلاف برخی روایت‌های کارکردگرایانه دیگر، تنها مبتنی بر روان‌شناسی فردی نیست. او به‌طور ویژه استدلال می‌کند زمینه فرهنگی مشترک، عامل تعیین‌کننده اصلی در لذتی است که ما از ساخته‌های زیباشناختی می‌بریم. از نظر او، «لذت هنری همواره جمعی و ارتباطی است» (Matthen, 2017, p. 2).

متهن دو نوع کلی از لذت برمی‌شمارد: لذت‌های ترمیمی^۱ و لذت‌های تسهیل‌گر^۲.

1. r-pleasures

2. f-pleasures



او در توضیح نوع نخست، بیان می‌کند: «برخی حالت‌های بدنی یا ذهنی، انحرافی از وضعیت تعادل معمول هستند. هرچند برخی از این حالات خوشایندند، همگی از نظر جسمی و روانی هزینه‌برند و نمی‌توان آنها را نامحدود ادامه داد. درد، تلاش جسمی، تحریک جنسی و تمرکز ذهنی، نمونه‌هایی از این حالات‌اند. هنگامی که این وضعیت‌ها پایان می‌یابند و بدن به حالت تعادل بازمی‌گردد، این بازگشت با لذت همراه است. زمانی که تعادل بازسازی شد، این لذت به سرعت فروکش می‌کند. اینها لذت‌های بازگرداننده یا راهایی‌بخش هستند. من آنها را "لذت‌های r" می‌نامم» (Matthen, 2017, p. 3).

او «لذت‌های تسهیل‌گر» را مرتبط با فعالیتی درگیرانه و پیش‌برنده می‌داند، و عمل آنها را همچون امیال یا کشش‌هایی تلقی می‌کند که انگیزه‌ای پیش‌نگر دارند. از منظر او، این نوع لذت، ادامه همان فعالیتی را برمی‌انگیزد که منشأ آن بوده است (Matthen, 2017, p. 4).

متن در تبیین این مسئله، «کتابخوانی» را مثال می‌زند. او می‌گوید: «تا زمانی که از خواندن کتابی لذت می‌برید، تمرکز کردن و جذب محتوا آسان است. این کار پرهزینه است؛ زیرا به بهای کنار گذاشتن نیازهای دیگر انجام می‌شود. نیز دشوار است؛ زیرا بار شناختی دارد. لذت شما را برمی‌انگیزد که ادامه دهید و بهینه‌سازی کنید؛ اما وقتی خواب‌آلود یا گرسنه یا حواس‌پرت می‌شوید، لذت محو می‌شود و دیگر آن کمک ذهنی را ندارید. حالا مطالعه دشوار شده است و جذب اطلاعات کندتر پیش می‌رود. روان‌شناسان به این دگرگونی لذت، «تغییر لذت وابسته به وضعیت» (Alliesthesia) گفته‌اند. این پدیده نشان‌دهنده پیوند نزدیک لذت f و تسهیل‌گری است. وقتی لذت f پایان می‌یابد، دیگر انگیزه‌ای برای پرداخت هزینه فعالیت باقی نمی‌ماند. با فروپاشی شبکه تسهیل‌گر، هزینه بالا می‌رود و فعالیت دشوار می‌شود» (Matthen, 2017, p. 6). «...»

زمانی که برای نخستین بار برای لذت‌بردن شروع به خواندن می‌کنید، احتمالاً به داستان‌های هیجان‌انگیز و ساده بسنده می‌کنید که چندان بیش روان‌شناختی یا خلاقیت زبانی ندارند؛ اما هنگامی که با این لذت‌های خاص آشنا می‌شوید، لذت‌های جدیدی یاد می‌گیرید و مطابق آنها به انتخاب کتاب‌هایتان می‌پردازید. اینها لذت‌های آموخته‌شده‌اند (Matthen, 2017, p. 7). «شما یاد می‌گیرید کتاب‌هایی بخوانید و از آنها لذت



برید که پیش‌تر برایتان دشوار بودند؛ چون به‌مرور این خواندن‌ها لذت‌بخش شده‌اند. شما با کتاب‌هایی دشوار در آن سبک آزمایش می‌کنید و به‌تدریج لذت برایتان پاداشی برای خواندنشان می‌شود. آموزش و راهنمایی نیز می‌تواند نقش داشته باشد؛ اما هدف آن یاری‌رساندن به شما برای یافتن شیوه‌هایی برای بیشینه‌سازی لذت است، نه اهداف دیگر» (Matthen, 2017, p. 8). همین نکته دربارهٔ لذت‌هایی که از فعالیت‌های آموخته‌شده ناشی می‌شوند نیز صادق است. لذت‌بردن از گوش دادن به یک قطعه موسیقی کلاسیک، تنها هنگامی ممکن است که شنونده «یاد گرفته باشد» چگونه به آن گوش دهد؛ یعنی شبکه خاصی از آمادگی‌های شنیداری، ذهنی، و توجهی در او فعال شده باشد. اگر این شبکه شکل نگرفته باشد، فرد ممکن است قطعه را خسته‌کننده، مبهم یا گیج‌کننده بباید؛ درحالی‌که همان موسیقی، برای کسی دیگر عمیقاً لذت‌بخش است (Matthen, 2017, p. 8). «[...] بنابراین باید سه چیز را از هم تفکیک کرد: آگاهی از یک فعالیت، لذت‌بردن از آن فعالیت، و تأیید عقلانی آن فعالیت» (Matthen, 2017, p. 8). بر این اساس، متهن، لذت زیباشناختی را گونه‌ای لذت تسهیل‌گر می‌داند.

متهن با تبیین لذت زیباشناختی نزد روان‌شناسان تجربی، و تکیه ایشان بر ویژگی‌ها و معیارهایی چون تقارن، توازن و تضاد در اشیاء برای زیبایی یا خوشایندی، لذت زیباشناختی را لذتی برآمده از به‌فعلیت‌رساندن شبکه‌ای خاص از درگیری حسی و ذهنی می‌داند؛ شبکه‌ای که از پیش یاد گرفته شده است و به شیوه‌ای خاص عمل می‌کند (Matthen, 2017, p. 9). او بیان می‌کند: «ما اشیایی را که با فعال‌سازی این شبکه خاص، لذتی خاص برایمان فراهم می‌کنند، "هنری" یا "زیبا" می‌نامیم؛ اما آنچه تجربه زیباشناختی را متمایز می‌سازد، نه شیء است و نه محتوا، بلکه شکل و کیفیت واکنش ما به آن است؛ واکنشی که به‌واسطهٔ یادگیری و زمینه فرهنگی خاصی شکل گرفته است» (Matthen, 2017, p. 10).

او تأکید می‌کند: برای بررسی ساختار روان‌شناختی تجربه زیباشناختی، باید به سه سطح توجه کنیم: «ادراک آگاهانه، فعالیت متمرکز و پرهزینه شناختی یا حسی، و پایداری لذت در طی زمان» (Matthen, 2017, p. 10).



متن بیان می‌کند: «در تجربه زیباشناختی، نخست با نوعی توجه متمرکز روبه‌رو هستیم. برخلاف نگاه گذرا به یک شیء، اینجا چشم، گوش یا ذهن ما درگیر جزئیات، الگوها، تضادها، تکرارها و سایر ویژگی‌های شکل‌یافته اثر می‌شود. این درگیری به انرژی نیاز دارد؛ ساده نیست و معمولاً با تلاش همراه است؛ اما همین تلاش از طریق نوعی لذت، تسهیل می‌شود.

دوم، این درگیری «به‌خاطر خودش» ادامه می‌یابد. ما نه به‌خاطر هدفی بیرونی، بلکه چون خود نگاه کردن، شنیدن یا فکر کردن به اثر لذت دارد، درگیر آن می‌شویم. لذت این درگیری نه پس از پایان آن، بلکه در دل آن رخ می‌دهد. این ویژگی همان چیزی است که ما آن را «بی‌غرضی» در تجربه زیباشناختی می‌نامیم. سوم، تجربه زیباشناختی نوعی تداوم دارد؛ خود به لذت بیشتر می‌انجامد. در اینجا، لذت، هم پاداش است و هم سوخت. پاداشی است برای کنش شناختی یا حسی دقیق، و سوختی است برای ادامه همان کنش. به عبارتی، لذت باعث می‌شود بتوانیم در سطحی بالاتر از شناخت و توجه باقی بمانیم. به همین دلیل است که آثار هنری خوب، همیشه دوباره‌خوانی یا بازدید می‌طلبند؛ چون شبکه تسهیل‌گر فعال‌شده در ما، با هر بار تجربه، توانمندتر می‌شود و لذت عمیق‌تری فراهم می‌آورد» (Matthen, 2017, pp. 12-13).

درحقیقت در لذت زیباشناختی، به‌طور کلی، لذت تسهیل‌گر به فعالیت دسوار و پرهزینه کمک می‌کند و آن را بهینه می‌سازد. درگیر شدن زیباشناختی، گونه‌ای فعالیت ذهنی شیء‌محور است که از آن لذت نشئت می‌گیرد و در جای خود، شبکه‌ای آموخته‌شده را فعال می‌کند که هدفش بیشینه‌سازی لذت حاصل از این درگیری ذهنی است.

هنر نوعی نگرش شخصی پاداش‌بخش از ارزیابی توجه‌مند را برمی‌انگیزد. برخی فیلسوفان علت را در ماهیت شیء هنری می‌جویند. به باور ایشان، «هنر زیباست و همین سبب تعامل ما با آن می‌شود» (Skov, 2010, p. 270). متن این نگاه را نادرست می‌داند؛ چه اینکه «چنین دیدگاهی به اشتباه هدف هنر را تولید زیبایی می‌داند و لذت را بر پایه ارزش زیبایی‌شناختی مستقل شیء توضیح می‌دهد» (Matthen, 2017, p. 14). این موضع افراطی



افلاطونی، ارزیابی ذهنی را تابع ارزش عینی می سازد و در روان شناسی فلسفی، جهت را معکوس می رود. وقتی می گوئیم چیزی را دوست داریم؛ چون خوب است، درواقع، نگرش ذهنی خود را عقلانی می سازیم؛ اما این، توضیحی درباره فرایند ذهنی ارزیابی ما نیست. بنابراین متهن می کوشد نشان دهد ویژگی متمایز درگیر شدن زیباشناختی سبب علاقه مندی ما به ویژگی های شیء هنری می شود، نه برعکس. ما وقتی اشیا را دارای ارزش زیبایی شناختی می دانیم که با روان شناسی زیباشناختی مان سازگار باشند. این رویکرد متهن، نگرشی نقادانه به معنای کانتی آن است. بنابراین لذت زیباشناختی، نتیجه تأمل متمرکز بر شیء و ویژگی های آن است؛ این تأمل در هنرهای دیداری و نمایشی، ماهیتی ذهنی و دقیق دارد. لذت بردن از یک نقاشی به معنای لذت بردن از دیدن و اندیشیدن درباره آن است. یک رمان با درگیر کردن ذهن، لذت می آفریند. ما از روایت آن، در بستر مضامین، موضع گیری اخلاقی، فرم، سبک و شیوایی آن لذت می بریم. تا اینجا، بحث بی چالش است. پرسش اینجاست چرا و چگونه تأمل بر یک شیء لذت بخش می شود؟

متهن در تبیین این پرسش بیان می کند: تقریباً به همین اندازه پذیرفته شده است که همه لذت هایی که از تأمل ناشی می شوند، زیباشناختی نیستند. یک زمین دار بزرگ، از دیدن ارزش مادی دارایی هایش لذت می برد. او با دقت به هر دشت و تپه نگاه می کند و مشارکت آنها را در ارزش کلی زمینش ارزیابی می نماید. این لذت، زیباشناختی نیست؛ زیرا صرفاً بر ارزیابی مثبت ظاهر آن متکی نیست (Matthen, 2017, p. 13). متهن سپس با اشاره و تأیید نظریه «لذت بی غرض زیباشناختی» ایمانوئل کانت، می گوید: «کانت به درستی می گوید لذت، اگر زیباشناختی باشد، باید "بی غرض" باشد؛ یعنی اگر لذت از کاربرد ابزاری شیء ناشی شود، زیباشناختی نیست» (Matthen, 2017, p. 13).

مسئله برای نظریه پرداز آن است که با وجود اجماع درباره نمونه هایی مانند مثال زمین دار، هنوز تعریف ایجابی قانع کننده ای از بی غرضی وجود ندارد. یکی از موانع این است که کانت، لذت زیبایی شناختی را نگرشی شیء محور، نه فعالیت محور، تلقی می کند و همین، موجب نامشخص بودن مفهوم «غرض» می شود.



همان طور که آمد، لذت تسهیل گر از آگاهی، دربارهٔ فعالیتی دشوار و پرهزینه پدید می‌آید؛ وقتی برانگیخته می‌شود، شبکه‌ای را به حرکت درمی‌آورد که آن فعالیت را تسهیل می‌کند. متهن بر این اساس، در قالب سه گزاره، بیان می‌کند: «الف) لذت زیباشناختی، لذتی تسهیل گر است که از تأمل بر یک شیء پدید می‌آید و خاص همان تأمل است. ب) لذت زیباشناختی، لذت تسهیل گر ناشی از فعالیت تأمل ذهنی بر یک شیء است. فعالیت تأمل، نه شیء به تنهایی، چیزی است که این لذت آن را ارزیابی و تقویت می‌کند. ج) تأمل فعالیتی دشوار و پرهزینه است و زمان را از فعالیت‌های دیگر می‌گیرد. لذت زیباشناختی، تأمل بر یک شیء را تسهیل و تقویت می‌کند و با شبکه‌ای پیوند دارد که این تأمل را تسهیل می‌سازد» (Matthen, 2017, p. 13).

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این گزاره‌ها، تعریفی ایجابی از «بی‌غرضی» ارائه می‌کنند: ۱) لذت تسهیل گر خاص فعالیتی معین است. دربارهٔ لذت زیباشناختی، فعالیت مورد نظر تأمل یا درگیر شدن ذهنی - و در بسیاری موارد، ادراکی - است. تمرکز بر تأمل نه با حذف دلخواه دیگر انگیزه‌ها، بلکه از رهگذر اختصاصی بودن شبکه فعال، حاصل می‌شود. ۲) لذت تسهیل گر فعالیتی را تسهیل و تقویت می‌کند و اشیا را تنها از حیث مشارکتشان در آن فعالیت ارزیابی می‌کند. دربارهٔ لذت زیباشناختی، شیء فقط از آن رو ارزیابی می‌شود که تأمل بر آن لذت بخش است.

از آنجا که تعریف متهن از لذت بی‌غرض، ایجابی است، با ورود دیگر انگیزه‌ها نیز ناسازگار نیست؛ برای مثال از دید او، ممکن است فردی مؤمن در قرن پانزدهم بر محرابی از جوتو (Giotto, 1266-1337) تأمل کند تا تمرکزش بر عیسی مسیح بیشتر شود. باوجود این انگیزهٔ دینی، اگر تأمل برای او به‌خودی‌خود لذت بخش باشد، این لذت زیباشناختی است (Matthen, 2017, p. 15). بر این اساس، او کارکردی دوگانه برای لذت زیباشناختی برمی‌شمارد: در کوتاه‌مدت تأمل را تسهیل می‌کند و در بلندمدت شبکه‌ای از لذت‌آموزی می‌آفریند که تأمل را بهینه می‌بخشد (Matthen, 2017, p. 15). درواقع در تعریف متهن از «تأمل»، سخت‌گیری وجود ندارد. هر نوع درگیری ذهنی با یک شیء، خواه نگاه کردن، شنیدن یا اندیشیدن، در زمرهٔ آن می‌گنجد. برای او، تعامل زیباشناختی



نه به سبب ویژگی ذاتی تأمل، بلکه به واسطه ساختار بازخورنده لذت آن، متمایز می شود. بنابراین می توان گفت تجربه مخاطب از یک اثر هنری نمی تواند بی فکر یا منفعلانه دنبال شود. مخاطب با اثر تعامل دارد؛ به دنبال الگو، طرح و رابطه ها می گردد؛ جنبه های مختلف اثر را می سنجد و از منظرهای مختلف بدان می نگرد. لذت حاصل از هنر، با همین فرایند تعامل همراه است. هنرمند می کوشد اثری پدید آورد که از جنبه های گوناگون قابل تعامل باشد و هر کدام لذت متفاوتی به بار آورد. طبیعت چنین پیچیدگی فرهنگی ای ندارد یا کمتر دارد؛ زیرا آگاهانه چنین طراحی نشده است. از نظر متهن، «آنچه هنر را پدیده ای واحد تعریف می کند، آن است که برای درگیر کردن ساختار روانی زیباشناختی خلق شده است. هنر چیزی است که برای درگیر کردن همین ساختار ذهنی خلق شده است؛ فرهنگی مشترک، ابزار گشودن شیوه های گوناگون تعامل را فراهم می آورد، و ما یاد می گیریم از لذت بخش ترین آنها بهره ببریم» (Matthen, 2017, p. 16).

بدین ترتیب، هنر در نگاه متهن، دستامد فرایندهای انتخاب طبیعی به معنای کلاسیک آن نیست، بلکه بازتابی از ساختارهای شناختی و توجه انسان است که امکان دریافت و تفسیر منظم و لذت بخش از محرک های ادراکی را فراهم می سازند.

۳. تطبیق دو نظریه: همگرایی زیستی و فلسفی

نظریه زیباشناسی کانت از دل بحران عقلانیت دوران روشنگری سر برآورد؛ دوره ای که در آن، علم نیوتنی و عقل ابزاری به شدت تقویت شده، جایگاه امور ذهنی و ارزش های ذوقی به حاشیه رانده شده بود. کانت با نگارش سه نقد خود کوشید جایگاهی نو برای مفاهیمی چون اخلاق، دین، و زیبایی در چارچوبی عقلانی بیابد. در نقد قوه حکم، او تجربه زیبایی را نقطه تلاقی عقل نظری و عقل عملی معرفی کرد؛ تجربه ای که نه مبتنی بر شناخت علمی بود و نه بر قانون اخلاق؛ اما با هر دو سنخ داوری در ارتباط بود (کانت، ۱۳۸۸).

کانت با معرفی مفهوم «لذت بی غرض» کوشید بنیانی برای قضاوت زیباشناسی فراهم



کند که نه نسبی گرا باشد و نه صرفاً احساسی. این نظریه، واکنشی فلسفی به شکاف فزاینده میان علم و ارزش، عینیت و ذهنیت در قرن هجدهم میلادی بود.

نظریه متهن در بستر قرن بیست و یکم و در دل منازعه گسترده‌ای میان علوم شناختی، زیست‌شناسی تکاملی و زیباشناسی معاصر شکل گرفته است. از دهه ۱۹۹۰م با رشد حوزه‌هایی چون عصب‌شناسی، فلسفه ادراک، و روان‌شناسی فرگشتی، تلاش‌هایی برای بازاندیشی مفاهیم فلسفی از منظر زیستی و شناختی آغاز شد.

موهان متهن در این فضا با استفاده از فلسفه ذهن، دیدگاهی درباره هنر عرضه کرد که آن را تنها دستامد کارکرد مستقیم تکامل نمی‌دانست، بلکه جلوه‌ای از ظرفیت‌های شناختی پیچیده انسان تلقی می‌کرد. او برخلاف فیلسوفانی چون دنیل دنت^۱ یا استیون پینکر^۲، هنر را نه «ساده‌سازی» محیط، بلکه تجربه‌ای پیچیده، چندوجهی، و زیباشناختی معرفی کرد که در آن انسان می‌توانست به کیفیت‌های حسی، توجه «بی‌غرض» نشان دهد (Matthen, 2014).

نکته درخور توجه آن است که هر دو نظریه در مقاطعی تاریخی مطرح شده‌اند که اندیشه مدرن در حال بازتعریف نسبت خود با علم و ذهنیت بوده است. کانت نظریه خود را در واکنش به عقلانیت علمی و مادی قرن هجدهم بنا نهاد، و متهن در دل بازگشت معاصر به علوم زیستی و شناختی، اما با دغدغه حفظ شأن تجربه زیباشناسی. به بیان دیگر، در هر دو دوره، نظریه‌هایی مطرح شده‌اند که هدفشان نه بازگشت به احساس‌گرایی پیشین، بلکه تبیین علمی یا فلسفی تجربه‌ای است که ذاتاً «بی‌منفعت» است؛ اما در ساختار ذهن انسان ریشه دارد.

در نگاه نخست، دیدگاه کانت درباره لذت بی‌غرض، و نظریه متهن درباره ادراک غیرابزاری، در دو سطح متفاوت قرار دارند: یکی، فلسفی – متافیزیکی، و دیگری، علمی – ادراکی است؛ اما با دقت بیشتر، شباهت‌های بنیادینی میان آنها قابل شناسایی است. نخست آنکه، هر دو نظریه بر غیرابزاری بودن تجربه هنری تأکید دارند. همان‌طور

1. Daniel Dennett (1942-2024)

2. Steven Arthur Pinker (1954)

که کانت تأکید می‌کند تجربه زیبایی مستقل از نفع و هدف است، متهن نیز بر آن است که هنر بر پایه فرایندهایی ادراکی سامان می‌گیرد که برای هدف خاصی طراحی نشده‌اند، بلکه نوعی «فراغت حسی» هستند. دوم آنکه، هر دو دیدگاه به نوعی جهان‌شمولی تجربه زیبایی معتقدند؛ درحالی که کانت این ویژگی را در قالب «دعوی جهان‌شمولی» بیان می‌کند و متهن این جهان‌شمولی را نتیجه مشترک بودن سازوکارهای ادراکی و شناختی در گونه انسان می‌داند. سوم آنکه، نظریه متهن می‌تواند بستر طبیعی شده‌ای برای تبیین دیدگاه کانت باشد؛ به این معنا که اگر ساختارهای ادراکی انسان طوری تکامل یافته‌اند که تجربه لذت‌بخشی از ویژگی‌های صوری و بی‌غرضانه هنر داشته باشند می‌توان نتیجه گرفت بنیاد زیستی تجربه زیبایی با تأملات فلسفی کانت، ناهمخوان نیست، بلکه ممکن است ریشه آن را تقویت کند.

نتیجه‌گیری

چنان که در این پژوهش نشان داده شد، نظریه موهان متهن درباره هنر به مثابه یک ظرفیت ادراکی تکامل یافته و لذت‌بخش، توان چشمگیری برای ارائه تبیینی نوین و طبیعی شده از برخی مفاهیم اصلی در زیبایی‌شناسی کانت، به ویژه مفهوم «لذت بی‌غرض» داراست. این نوشتار استدلال می‌کند که مفاهیم محوری اندیشه متهن، یعنی «تجربه غیرابزاری» و «لذت تسهیل‌گر»^۱ می‌تواند به مثابه یک بنیاد زیستی - شناختی برای فهم ماهیت لذت زیباشناختی کانتی عمل کند. این امکان‌سنجی از آنجا ناشی می‌شود که نظریه متهن، بر پایه سازوکارهای ادراکی و شناختی تکامل یافته و نقش محوری یادگیری و فرهنگ بنا شده است؛ عناصری که می‌توانند کارکرد و ماهیت لذت زیبایی‌شناختی را در یک چارچوب علمی‌تر، اما همچنان حفظ‌کننده شأن غیرابزاری آن، توضیح دهند. این همانندی‌های بنیادین، فراتر از صرف اشتراک لفظی، در عمق ساختاری این دو نظریه قابل ردیابی و اثبات است. تأکید کانت بر استقلال حکم ذوق از

1. f-pleasure





هرگونه «علاقه» - اعم از عملی، وجودی یا مفهومی - و نفع‌ناباوری ذاتی آن، به‌طور روشن‌گرانه‌ای با اصرار متهن بر «غیرابزاری» بودن تجربه هنری و نقش «لذت تسهیل‌گر» هم‌راستا می‌شود. این هم‌راستایی به‌خصوص در آنجا معنا می‌یابد که هدفش، نه دستیابی به هدفی بیرونی، بلکه تداوم و بهینه‌سازی خود فعالیت تأمل بر ابژه است. درواقع تبیین متهن از چگونگی عملکرد لذت در ادراک زیباشناختی می‌تواند توضیحی ملموس باشد که چرا تجربه زیبایی، طبق نظر کانت، «به‌خودی‌خود» و بدون ارجاع به غایتی خارجی، خوشایند است.

افزون بر آن، «دعوی جهان‌شمولی» در حکم ذوق کانتی که بر مبنای هماهنگی آزاد قوای شناختی (تخیل و فاهمه) مشترک میان انسان‌ها استوار است، با ایده متهن که هنر را درگیر با ساختارهای ادراکی - شناختی مشترک و تکامل‌یافته گونه انسان می‌داند، قرابت می‌یابد. این قرابت در این نکته بنیادین است که لذت هنری، باوجود وابستگی‌اش به زمینه فرهنگی، بر یک بستر زیستی - شناختی مشترک بنا می‌شود. نظریه متهن می‌تواند به ما کمک کند تا بفهمیم چگونه این حس مشترک کانتی ممکن است طی تاریخ تکامل انسان، به مثابه یک سازوکار انطباقی برای تقویت توجه، یادگیری پیچیده و حتی انسجام اجتماعی، شکل گرفته باشد. این هم‌گرایی، نه تنها به غنای هر دو دیدگاه می‌افزاید، بلکه مسیری برای پل زدن میان سنت فلسفی استعلایی و رویکردهای تجربی و علمی معاصر در فلسفه ذهن و علوم شناختی می‌گشاید. نظریه متهن با ارائه یک چارچوب تکاملی و روان‌شناختی، این امکان را فراهم می‌کند که از انتزاع صرف فاصله بگیریم و نشان دهیم چگونه ظرفیت‌هایی که کانت آنها را به‌صورت پیشینی برای ذهن فرض می‌کرد، در طول تاریخ تکامل طبیعی شکل گرفته است و اکنون در قالب تجربه زیباشناختی ما با تحقق یافتن در ساختارهای ادراکی، متجلی می‌شوند. این امر، به‌ویژه در دورانی که علوم شناختی و زیست‌شناسی تکاملی در حال بازتعریف فهم ما از ذهن و رفتار انسان هستند، اهمیتی دوچندان می‌یابد. البته این تطبیق به معنای این‌همانی کامل دو نظریه یا نادیده گرفتن تفاوت‌های ظریف آنها نیست. کانت در پی شرایط امکان صدور احکام ذوقی با اعتبار عام، در چارچوب فلسفه نقادی خود است؛ درحالی که متهن بر

سازوکارهای واقعی تجربه لذت بخش هنری و تکامل آن تمرکز دارد و نقش فرهنگ و یادگیری را برجسته تر می کند. با این حال، این تفاوت های بنیادین در سطح تحلیل، مانع از آن نیست که دستاوردهای هر چارچوب برای فهم عمیق تر و مهم تر از آن، آزمون پذیرتر کردن دیگری به کار گرفته شود. بنابراین تلفیق این دو نگرش، افق های جدیدی برای پژوهش های میان رشته ای در زیباشناسی می گشاید. می توان پژوهش های آتی را به بررسی دقیق تر نحوه تأثیر یادگیری و زمینه فرهنگی (مورد تأکید متهن) بر امکان و محدودیت های «جهان شمولی ذهنی» (مورد نظر کانت) اختصاص داد. این چارچوب تلفیقی می تواند به مثابه یک ابزار تحلیلی نیرومند برای تفسیر دیگر پدیده های زیباشناختی، از جمله زیبایی طبیعی، خلاقیت هنری، و حتی تجربه امر والا به کار گرفته شود. همچنین این رویکرد می تواند به نقد و بررسی دیگر نظریه های تکاملی هنر که ممکن است رویکردی تقلیل گرایانه تر داشته باشند، کمک کند و بر اهمیت وجه «لذت بخش، خودبسنده و غیرابزاری» تجربه هنری، آن گونه که در سنت کانتی و خوانش متهنی از آن تبلور یافته است، تأکید ورزد.

در نهایت این پژوهش نشان می دهد چگونه می توان با نگاهی نو و با استفاده از دستاوردهای فلسفه ذهن و زیست شناسی تکاملی، به بازخوانی و درک عمیق تری از مفاهیم بنیادین فلسفه کلاسیک دست یافت و تجربه هنری را هم در بستر پویای ذهن انسانی و هم در چارچوب وسیع تکامل زیستی، معنادار و تبیین پذیر کرد؛ امری که به درک جامع تری از جایگاه هنر در زندگی انسان منجر خواهد شد.



فهرست منابع

- زنگویل، نیک. (۱۳۹۵). داوری زیباشناختی (مترجم: محمدرضا ابوالقاسمی). تهران: ققنوس.
- شجاع، آرمان؛ مازیار، امیر. (۱۳۹۷). مفهوم علاقه: کانت و آدورنو. پژوهش‌های فلسفی، ۱۲(۲)، صص ۶۳-۷۶.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۸۸). نقد قوه حکم (مترجم: عبدالکریم رشیدیان). تهران: نی.
- گات، بریس؛ لوپس، دومینیک مک آیور. (۱۳۹۱). دانشنامه زیبایی‌شناسی (مترجمان: منوچهر صانعی دره‌بیدی و دیگران). تهران: فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
- موسوی بهابادی، فاطمه؛ عباسی، بابک. (۱۴۰۴). تبیین لذت بی‌غرض کانتی از منظر علوم شناختی. ذهن، ۲۶(۱۰۱)، صص ۵۳-۷۲. <https://doi.org/10.22034/ZEHN.2025.722128>
- Berger, L. (Eds.). (2023). *Disinterested Pleasure and Beauty: Perspective from Kantian and Contemporary Aesthetics*. Berlin/ Boston: de Gruyter.
- Dissanayake, E. (2000). *Art and Intimacy: How the Arts Began*. Seattle: University of Washington Press.
- Kant, I. (1781). *Kritik der reinen Vernunft*. Johann Friedrich Hartknoch.
- Kant, I. (1788). *Kritik der praktischen Vernunft*. Johann Friedrich Hartknoch.
- Kant, I. (1790). *Kritik der Urteilkraft*. Johann Friedrich Hartknoch.
- Matthen, M. (2014). How to Explain Pleasure. *British Journal of Aesthetics*, 54(4), pp. 477-481. <https://doi.org/10.1093/aesthj/ayu044>
- Matthen, M. (2012). Art and the Senses (F. Bacci & D. Melcher Eds.). *Art and the Senses*. Oxford: Oxford University Press, pp. 3-25.
- Matthen, M. (2016). *Seeing, Doing, and Knowing: A Philosophical Theory of Sense Perception*. Oxford: Oxford University Press.



- Mohan, M. (2017). The Pleasure of Art. *Australasian Philosophical Review*, 1(1), pp. 85–91. <https://doi.org/10.1080/24740500.2017.1287663>
- Skov, M. (2010). The pleasure of art (M.L. Kringelbach & K.C. Berridge Eds.). *Pleasures of the brain* Oxford: Oxford University Press, pp. 270-283.



نظریه

نظریه تکاملی هنر در اندیشه موهان متهن و نسبت آن با نظریه لذت بی غرض ایمانوئل کانت